

کاربرد منطق در اصول

چکیده:

ارائه دادن چکیده از مقاله حاضر به دلیل اینکه جنبه ی تطبیقی داشته و مسئله محور نیست کار دشواری است با این وجود، اشاره ای به مباحث مهم آن می شود.

«تصور و تصدیق در منطق باتصور و تصدیق در اصول متفاوت است»، «در تبادر، نوع کشف ما، کشف انی است»، «مشترب معنوی، همان مفهوم کلی در منطق است»، «برداشت وجوب از امر، لازمه آن (دلالت التزامی) است»، «تقسیم واجب به تخییری و تعیینی در منطق قضیه مانعة الخلو است»، «عام در اصول قضیه ی محصوره در منطق است»، «حجت در منطق یعنی حد اوسط، در اصول یعنی معتبر بودن نزد شارع، در مباحث عقلی یعنی قطع محکم»، «علم اجمالی در منطق قضیه حقیقه است»، «عرف و سیره، مشهورات در منطق است»، «تقسیم اصول عملیه تقسیمی منطقی است (کلی به جزئیاتش)»، «منظور از استصحاب کلی، کلی طبیعی است نه کلی منطقی یا عقلی»، «شهرت فتوایی جزء مشهورات در منطق است»، «یقین در اصول بایقین در منطق متفاوت است زیرا چهل مرکب نیز در اصول یقین است»، «کل با کلی کاملاً متفاوت است؛ کل مربوط به اجزا است ولی کلی مربوط به افراد است.»

کلید واژه:

تصور، تصدیق، منطق، اصول، حجت، حمل

مقدمه:

از جمله مباحثی که به هر ترتیب باید مورد توجه خاص قرار گیرد، جایگاه و تأثیر منطق در علم اصول است زیرا مسائل و مبانی منطقی در تفهیم و تدرب علم اصول مؤثرند و موجب می شود که ذهن در مسائل اصولی خطا نکند بدین سبب هدف و غرض منطق تأمین میشود چرا که منطق علم ابزاری است و کار آن قالب دهی اندیشه است.

نوشتار حاضر به نوعی در آمادی است بر جایگاه شناسی منطق در اصول و بررسی وجوه اشتراک و افتراق آنها. چرا که تا کنون به این موضوع (جایگاه شناسی منطق در علم اصول) به طور جدی پرداخته نشده است. مقاله ی حاضر این امکان را برای شخصی که در علم اصول وارد شده فراهم می سازد که ضمن خواندن علم اصول به کاربرد منطق نیز بپردازد و مسائل منطقی را مورد پژوهش و کنکاش قرار دهد؛ این عمل ثمرات زیادی دارد از جمله اینکه: نوپا و گان به کاربرد منطق پرداخته و ملموسانه فایده و غرض علم منطق را درک می کنند و همچنین در اثر این کار ذهن دانشجو تقویت شده و دقت نظر شخص بالا رفته که به موجب این کارورزی و ممارست، شخص، ذهن خود را از خطای در فکر حفظ می کند زیرا علم منطق «بلعیدنی» نیست بلکه علمی «هضم کردنی» است؛ همچون علم فلسفه و علوم که رابطه مستقیم با اندیشیدن دارند. لذا در این مقاله بر آن شدیم که نوشتار حاضر به دور از اطناب ممل و ایجاز مخل باشد. چرا که گستردگی مطالب ما را از هدف اصلی که تطبیق بین دو علم آلی است باز می دارد و موجب تشویش ذهن مخاطب می شود. متأسفانه برخی از طلاب صرفاً الفاظ و اصطلاحات منطق را حفظ کرده و روتین وارد ذهن خود انباشته و منطق را از علم آلی به علم اصالی تبدیل کرده اند. به امید آنکه این نوشتار، گامی در جهت نوآوری و نوسازی در تطبیق بین این دو علم باشد چرا که وقتی حرف و سخن جدیدی به میدان بحث و تبادل نظر علمی کشانده شود شایستگی و قابلیت نقد شدن را پیدا می کند و همین نقد و تبادل نظرها است که به توسعه ی علوم می انجامد.

تصور و تصدیق در منطق و اصول

پیش نیاز: یکی از عناوین علم اصول و منطق عنوان تصور و تصدیق است بنابراین نیاز است که ابتدا تعریف تصور و تصدیق را در منطق و اصول بیان کرده و افتراقات و اشتراکات بین آنها را توضیح دهیم تا تصور صحیح و روشنی از این دو اصطلاح در منطق و اصول داشته و بین آنها خلط نکنیم.

تصور و تصدیق در منطق:

علم حصولی 1 به دو قسم تقسیم می شود - 1: تصور - 2: تصدیق

تعریف تصدیق: اعتقاد به یک مرکب تام خبری.

تعریف تصور: عدم اعتقاد به یک مرکب تام خبری. (حضور صور الاشیا عند العقل)

اعتقاد در تعریف مذکور یعنی نسبت به قضیه، شک و توهم نداریم، برای مثال ما درباره ی اینکه آیا کره مریخ قابل سکونت هست یا نه هیچگونه حکمی نمی دهیم. به عبارت دیگر در مورد آن ساکتیم نفیاً و اثباتاً (صدقاً و کذباً) بنابراین تصدیق یا ظن است یا یقین.

وجه تسمیه تصدیق: تصدیق در لغت به معنای قبول کردن و پذیرفتن است بنابراین رتبه تصدیق بعد از اعتقاد است یعنی وقتی که (زید ضارب) را می شنویم ابتدا به آن اعتقاد پیدا می کنیم و سپس آن را تصدیق می نماییم پس تصدیق لازمۀ اعتقاد است.

سوال: چرا به اعتقاد تصدیق می گویند؟

ج: این نامگذاری از باب «تسمیه الشیء باسم لازمه» است. (در زبان بلاغت: مجاز لغوی مفرد مرسل به علاقه لازمیة است مثال: طلع الضوء ای الشمس)

تصور و تصدیق در اصول:

مدلول تقسیم می شود به تصویری و تصدیقی:

مدلول تصویری: یعنی اینکه انسان با صرف شنیدن لفظی به معنای آن منتقل شود اگر چه آن معنا مقصود گوینده هم نباشد، مثل ساهی و نائم (شرط مدلول تصویری فقط عالم به لغت بودن است.)

مدلول تصدیقی: یعنی لفظ دلالت کند بر اینکه معنای به ذهن آمده، مقصود و مراد متکلم بوده است.

شرایط مدلول تصدیقی:

- 1- گوینده عالم به لغت و معنای لفظ باشد.
- 2- گوینده در مقام بیان و فهماندن مقصود خود به مخاطب باشد. (دارای اراده استعمالیه باشد)
- 3- گوینده جدی باشد؛ دارای اراده جدیه باشد.
- 4- گوینده قرینه ای بر خلاف معنای حقیقی لفظ نیاورد چرا که با آمدن چنین قرینه ای معلوم می شود که معنای حقیقی لفظ مقصود گوینده نبوده است.

در چنین جائی به وسیله قرینه، مقصود گوینده را حمل بر مجاز می کنیم و تصدیقی که برای ما حاصل می شود با توجه به قراین مجاز در کلام خواهد بود. مثال: «لا صلاة لجار المسجد الا في المسجد»

این کلام اگر بر حقیقت حمل شود، نماز همسایه در خانه باطل خواهد بود حال آن که متکلم و گوینده با این مجاز می خواهد اهمیت نماز در مسجد را بر همسایه مسجد آشکار و نمایان سازد.

فرق دلالت تصویری اصولی با دلالت تصدیقی اصولی:

- 1- مصدر و منشأ دلالت تصویری، ارتباط لغوی و وضع است و منشأ دلالت تصدیقی، حال متکلم است.
- 2- دلالت تصویری انتقال ذهن از تصویری به تصور دیگر است، ولی مدلول تصدیقی حکم است به قاصد بودن یا جدی بودن متکلم.
- 3- دلالت تصویری نسبت به هر لفظ وضع شده ای، موجود است اما دلالت تصدیقی در همه جا موجود نیست. 2) (هر کجا دلالت تصدیقی موجود باشد دلالت تصویری نیز موجود است)

تفاوت تصور و تصدیق منطقی با اصولی:

1- جملات انشائی طلبی (امر و نهی و استفهام و تمنی و نداء) و غیر طلبی (مدح و ذم و عقود و ایقاع و قسم و تعجب و رجاء) همگی با فرض داشتن شرایط دلالت تصدیقی، مدلول تصدیقی اصولی به شمار می آیند در حالی که از نظر منطقی جزء تصورات هستند زیرا قابل صدق و کذب نیستند.

«2- زید قائم» اگر چه از ساهی و نائم سر زده باشد، ولی باز، تصدیق منطقی محسوب می شود. ولی تصدیق اصولی محسوب نمی شود، زیرا قصد و اراده از مقدمات تصدیق اصولی بشمار می رود. (باید توجه داشت صدق و کذب منطقی با اخلاقی متفاوت است زیرا کذب اخلاقی عبارت است از عدم مطابقت گزاره بیان شده با اعتقاد گوینده اما کذب منطقی عبارت است از عدم مطابقت گزاره ی بیان شده با واقعیت و حقیقت خارجی به همین سبب به نائم و ساهی، نسبت صدق و کذب از جهت منطقی داده می شود.)

3- نسبت بین تصور منطقی با تصدیق منطقی از جهت مفهوم و مصداق، تباین است و از اقسام تباین درمنطق، تقابل ضدین است. باید توجه داشت که این گونه لحاظ از جهت مفهومی است؛ مثال: نسبت بین انسان و ناطق از جهت مفهوم، تباین است اما در مصداق اشتراک دارند.

اما بین تصور اصولی با تصدیق اصولی از جهت مفهوم، نسبت تباین بر قرار است. ولی از جهت مصداق، عموم و خصوص مطلق هستند؛ زیرا هر مدلول تصدیقی همراه با مدلول تصویری است ولی اینطور نیست که هر مدلول تصویری صاحب مدلول تصدیقی باشد.

مدلول تصویری و تصدیقی

درباره ی این بحث که «آیا دلالت تابع اراده است یا نه؟» اصولیون نظرات مختلفی را ارائه دادند؛ مرحوم مظفر قائل به این هستند که دلالت تابع اراده است به همین جهت، ایشان دلالت تصویری را دلالت نمی داند بلکه از آن به عنوان تداعی معانی در ذهن یاد می کند در سایه ی سخنان ایشان، تقسیم دلالت به تصویری و تصدیقی، تقسیم غلطی است؛ زیرا همان طور که در منطق بیان شده تقسیم دارای شرایطی است: 1- دارای فایده باشد. 2- باید میان هر قسمی با قسم دیگر از نسب اربع تباین کلی باشد یعنی قضیه ی منفصله ی حقیقیه تشکیل شود. 3- در هر تقسیم باید جهت واحدی لحاظ شود. 4- تقسیم باید جامع و مانع باشد.

از شرایط مزبور در تقسیم دلالت به تصویری و تصدیقی شرط دوم رعایت نشده است زیرا «تقسیم الشئ الی نفسه والی غیره» است، مثلاً: «انسان یا انسان است یا سنگ»

در واقع دلالت تنها تصدیقی است و تصور اصلاً دلالت نیست تا داخل در تقسیم شود.

توضیح مختصری از تقسیم که در کتاب های منطقی بیان شده است:

تقسیم بر دو نوع است 1- تقسیم کل به اجزایش که به آن تقسیم طبیعی گویند.

2- تقسیم کلی به افراد و جزئیاتش که به تقسیم منطقی معروف است. اگر بر فرض اینکه تقسیم دلالت به دو قسم مزبور صحیح باشد این نوع تقسیم، تقسیم منطقی است زیرا در تقسیم منطقی حمل اقسام بر مقسم صحیح است و بالعکس مثال: «دلالت تصدیقیه دلالت است» و یا در تقسیم انسان به مهدی وحسین و احمد بگوئیم: «مهدی انسان است.»

نکته: تعریف به وسیله ی قسمت، از نوع رسم ناقص است زیرا اقسام از عوارض مقسم می باشد ذکر این نکته بایسته و شایسته است که با وجود شرایط دلالت تصدیقی (متکلم در مقام بیان و افاده باشد، متکلم جاد باشد، عدم نصب قرینه برخلاف معنی حقیقی) لازمه ی کلام متکلم این است که الفاظی را که بیان نموده همان الفاظ مراد و مقصود متکلم باشد مثلاً «اضرب» در اینجا «ملزوم و طالب» است و حکم زدن مخاطب «لازم و مطلوب» کلام متکلم است.

نکته: لازم و مطلوب مزبور از نظر منطقی، «عرضی عام لازم بین به معنی الاخص» است علت اینکه به معنی الاعم نیست این است که تصور نسبت در اینجا نیاز نیست بلکه صرف تصور منسوب و منسوب الیه کافی است و علت اینکه از منظور و مقصود متکلم به عرضی لازم

یاد شده نه به عرضی مفارق این است که عرضی مفارق چیزی است که خارج از ماهیت موضوع بوده و امکان انفکاک و جدائی آن از ملزوم و طالب است در حالی که با حفظ و وجود شرایط مدلول تصدیقی در اینجا امکان جدائی محمول از موضوع نیست تا ما معتقد به این شویم که الفاظ بیان شده توسط متکلم مقصود و مراد متکلم نیست.

پیش نیاز: یکی از مسائل مورد بحث در اصول، مسئله حقیقت و مجاز است و بر عهده ی علم اصول است که قواعد و عناصری را ارائه نماید تا بوسیله آن فقیه در هنگام شک و حیرانی به آن عناصر و قواعد پناه ببرد. بنابراین ما علامات حقیقت و مجاز را از جهت منطقی و اصولی (تبادر، صحت حمل و سلب، اطراد) بررسی کرده و مباحث منطقی مربوط به آنها را متذکر می شویم از جمله کشف انی، کلیات خمس، حمل اولی ذاتی و شایع صناعی

علامات حقیقت و مجاز:

تبادر: انتقال معنا به ذهن از طریق ذات و حاق لفظ (نه به وسیله قرینه) تبادر نام دارد.

تعریف برهان: قیاس مؤلف من یقینات ینتج بالذات اضطراباً (قیاسی است متشکل از یقینات که ضرورتاً دارای نتیجه ی یقینی است). در قیاس برهانی باید هر دو مقدمه یقینی باشد تا نتیجه یقینی ایجاد شود زیرا نتیجه، تابع اُخسْ مقدمین است. «اضطراباً» در تعریف، یعنی پذیرفتن نتیجه قیاس، بدیهی و حتمی است؛ زیرا تخلف معلول از علت تامه محال است و در برهان، یقینی بودن ماده و صورت قیاس علت تامه برای نتیجه است. بنابراین معلول آن یعنی نتیجه نیز یقینی است. («علت تامه» عبارت است از: وجود مقتضی، شرط، عدم مانع)

اقسام برهان :

الف) لمی مطلق: اگر در برهان از علت به معلول برسیم برهان لمی است. (حد اوسط واسطه در ثبوت و اثبات نتیجه است؛ واسطه در اثبات، یعنی علت یقین ما به نتیجه و واسطه در ثبوت، یعنی علت واقعی نتیجه در عالم خارج نیز حد اوسط است.)

مثال: صغری: حرارت این آهن بالا رفته است. کبری: هر چیزی که حرارتش بالا رود منبسط می شود. نتیجه: این آهن منبسط شده است.

ب) لمی غیر مطلق: 1- حد وسط معلول اکبر است، 2- حد وسط معلول اصغر است، 3- حد وسط نه معلول اکبر است و نه معلول اصغر. **برهان اِنی :**

برهان اِنی بر دو قسم تقسیم می شود: 1- حد وسط در عالم واقع، معلول ثبوت اکبر بر اصغر است. (حد وسط معلول نتیجه است) مثال: در این خانه دود است. هر جا که دود است آتش وجود دارد. پس در این خانه آتش وجود دارد. (به این قسم از برهان اِنی «دلیل» می گویند) 2- حد وسط و نتیجه هر دو معلول یک علت هستند...

حال بعد از گفتن مقدمات، تبادر را در قالب قیاس می ریزیم تا از حقیقت آن آگاه شویم. مثال تبادر: معنای شیر جنگل از لفظ اسد به ذهن تبادر دارد. هر تبادری نشانه حقیقت و وضع است. پس معنای شیر جنگل از لفظ اسد نشانه وضع و حقیقت است.

نکته اول: اینکه این نوع کشف، «کشف اِنی» است زیرا از معلول به علت رسیدیم. یعنی حد اوسط معلول ثبوت اکبر بر اصغر است. (حد وسط (تبادر) معلول (نتیجه) وضع است.)

و از اقسام اِنی «جزء دلیل» است.

کلیات خمس: سوالاتی که در کلیات خمس مطرح می شود، سوال از چیستی و حقیقت اشیاء است.

کلیات خمس: 1- نوع 2- جنس 3- فصل 4- عرضی خاص 5- عرضی عام

نوع: آن که در مورد جزئی واحد مانند (محمد ماهو) یا جزئیاتی که حقیقتشان واحد است (متفقه الحقایق) (محمد و علی و حسین ما هی) می باشد. در جواب اینگونه سوالات می گوئیم «محمد انسان است» همچنین «محمد و علی و حسین انسان هستند»

جنس: جنس آن است که جواب پرسش از کلیات یا جزئیاتی که حقیقتشان مختلف است آورده می شود. مثال: «الانسان و البقر و الغنم ما هی» در جواب گفته می شود «حیوان» تا تمام حقایق آنها را پوشش دهد.

فصل: قبل از تعریف فصل، ذکر چند نکته لازم است وقتی سوال می شود الانسان ما هو، جواب اینگونه سوالات، حد تام نام دارد. حد تام متشکل از جنس و فصل است. وقتی در جواب «الانسان ما هو» می گوئیم «: حیوان» این تعریف کامل نیست زیرا شرط تعریف، مانع و جامع اغیار بودن است حال آنکه چنین تعریفی مانع نیست به عبارت دیگر جنس جزء مشترک است، پس ما به یک جزء دیگر به نام جزء مختص نیازمندیم که فصل نام دارد زیرا فصل است که باعث جدا شدن کلی واحد از غیر آن می گردد پس در تعریف انسان ناطق را نیز اضافه می کنیم.

تعریف فصل: فصل آن است که جزء مختص ماهیت باشد و در جواب «أی شی هو فی ذاته» قرار می گیرد.

عرضی خاص: آن است که خارج از ماهیت موضوع بوده و بر ماهیت موضوع حمل می شود و مختص آن است. مثال: الانسان ضاحک.

عرضی عام: آن است که خارج از ماهیت موضوع بوده و بر آن حمل می شود. اما مختص آن نیست. مثال: الانسان ماش.

اشکال: زمانی که حد تام بر نوع خود حمل شود مثل: الانسان حیوان ناطق آیا حد تام (حیوان ناطق) برای موضوع خود ذاتی است یا عرضی؟

جواب: حد تام، اینجا نه ذاتی است نه عرضی برای روشن شدن مطلب، نکاتی را بیان می نمائیم:

حمل اولی ذاتی و شایع صناعی: در حمل باید یک نوع اتحاد و اختلاف موجود باشد تا حمل صحیح باشد. مثلاً: «درخت انسان است» قابل حمل نیست زیرا اتحادی بین موضوع و محمول بر قرار نمی باشد. حال اگر اتحاد موضوع و محمول در مفهوم باشد که در این صورت به طریق اولی در مصداق نیز اتحاد خواهند داشت به چنین حملی، حمل اولی ذاتی گویند. (اختلاف در اینجا در اجمال و تفصیل است.) وجه تسمیه حمل اولی ذاتی به خاطر این است که این حمل جزء بدیهیات اولیه است و ذات در اینجا به معنی خود است. (ذاتی باب برهان) به عبارت دیگر در چنین تعریفی می توان گفت: «انسان یعنی حیوان ناطق» ولی چنین امری در حمل شایع صناعی میسر نخواهد بود. حال

اگر اتحاد بین موضوع و محمول در مصداق و وجود خارجی و اختلافشان در مفهوم باشد به چنین حملی حمل شایع صناعی می گویند. مانند: «آهن هادی الکتریسته است.»

وجه تسمیه حمل شایع: زیرا این نوع تعریف در علوم و صنایع کاربرد دارد.

صحت حمل، نشانه حقیقت و صحت سلب، نشانه مجاز: باید توجه داشت منظور از صحت حمل و صحت سلب در اصول، «حمل اولی ذاتی» است. در ابتدا معنای مشکوک را موضوع، و لفظ مورد نظر را محمول قرار می دهیم. بنابراین صحیح است گفته شود: «الاسد حیوان مفترس» به حمل اولی ذاتی. این چنین حملی نشانگر آن است که محمول در ما وضع له استعمال شده است و همچنین صحیح است گفته شود: «الاسد لیس حیوانا ناطقا» به حمل اولی ذاتی این حمل سلبی نشانگر آن است که حیوان ناطق برای اسد مجاز است نه حقیقت. **پیش نیاز:** از شاخه های مباحث لفظیه در علم اصول، مبحث اشتراک لفظی و معنوی می باشد ما در اینجا به فروق آن دو پرداخته و نسبت مشترک معنوی را با مفهوم کلی در منطق بیان می کنیم و راه حلی برای تشخیص مشترک لفظی از مشترک معنوی بیان می نماییم و در پایان این بحث به فرق مشتق اصولی با مشتق نحوی پرداخته و حمل اشتقاقی در منطق را به این بحث مرتبط می سازیم.

مقدمه

مشترک لفظی بدین شکل است که لفظ واحد، برای دو معنا یا بیشتر وضع شده باشد چه با وضع تعین (وضع مقدم بر استعمال) و چه با وضع تعینی (استعمال مقدم بر وضع). مثل لفظ «عین» در عربی.

اگر لفظ برای یک معنای کلی وضع و آن معنای کلی دارای مصداق و افراد مختلف باشد در این صورت چنین لفظی «مشترک معنوی» نام دارد. مثل لفظ «شجر» که انواع درختان را شامل می شود یا مثل لفظ «انسان» که علی و محمد و حسین و حسن... را شامل می شود.

نکته اول: در زمان اهل منطق، مشترک معنوی همان مفهوم کلی است. مشترک لفظی در مقابل مشترک معنوی نیست، بدین شکل که می توان گفت رابطه بین مشترک لفظی با مشترک معنوی، «عموم و خصوص من وجه» است زیرا وقتی که ما مشترک لفظی را به کار می بریم و از قرینه معینه کمک می گیریم آن لفظ معین می تواند مشترک معنوی باشد مثل لفظ «عین» زمانی که از آن چشم را قصد نمائیم که شامل انواع چشم ها (چشم پرند، چشم انسان و...) می شود، بنابراین مشترک لفظی در مقابل مترادف است. مترادف یعنی معنای واحد و الفاظ مختلف (بشر و انسان). مشترک لفظی یعنی لفظ واحد و معانی مختلف (عین).

با این مقدمه می توان تفاوت مشترک لفظی و معنوی را چنین بیان نمود:

1- مشترک معنوی بر افراد خود قابل حمل است مثل: حسین انسان است. بر خلاف مشترک لفظی که قابل حمل بر افراد خود نیست (الذهب عین)

2- در مشترک لفظی با از دست رفتن چند معنا از معانی لفظ، مشترک لفظی ناقص می شود، یعنی دیگر مشترک لفظی سابق نیست بر خلاف مشترک معنوی که هیچ گونه خللی به کلی بودن آن وارد نمی شود و در اول بحث، مشترک معنوی را مفهوم کلی نامیدیم (یعنی نسبت مفهوم کلی با مشترک معنوی مترادف است) و در منطق ثابت شده است که مفهوم کلی حتی با از دست دادن تمام افرادش خللی به کلی بودن آن وارد نیست.

3- استعمال مشترک لفظی در بیش تر از یک معنا مورد اختلاف است چه بسا قائل به منع آن شویم حال آنکه استعمال مشترک معنوی در بیشتر از یک معنا (تمام مصداق) مورد اتفاق همگان است. برای مثال زمانی که مولا امر می کند که «اکرم إنساناً» کلمه انسان می تواند شامل تمام افرادش می شود. به عبارت دیگر کلمه انسان مطلق است.

4- مشترک لفظی نیازمند به وضع های متعدد است، ولی مشترک معنوی نیازی به بیش از یک وضع ندارد.

5- مشترک معنوی قابل صدق بر بی نهایت افراد و مصداق است، ولی مشترک لفظی فقط بر معانی معدودی که برای آنها وضع شده صدق می کند.

6- معنای مشترک معنوی معنای واحد عامی است که فهمیدن آن نیاز به هیچ قرینه ای ندارد؛ ولی مشترک لفظی دارای معناهای خاصی است که تعیین هریک از آنها نیاز به قرینه ی تعیین کننده دارد. (سلیمانی امیری، 1388:253)

راه حلی برای تشخیص مشترک لفظی از معنوی:

اشتراک مشترک لفظی و معنوی در این است که در هر دو یک لفظ وجود دارد و چند معنا، حال سوالی که پیش می آید این است که چگونه تشخیص دهیم که تعدد معانی لفظ برای مشترک لفظی است یا معنوی؟ پاسخ این است که در مشترک معنوی یک نوع علقه و رابطه قریب و قرین موجود است برای مثال لفظ انسان دارای مصداق و افراد زیادی است، بین این مصداق اشتراکات فراوانی وجود دارد. بر خلاف مشترک لفظی که بین معانی آن هیچ گونه رابطه و علقه ای وجود ندارد؛ مثل «عین» برای طلا و چشمه و ترازو و پیرزن و چشم و غیره.

فرق مشتق اصولی با مشتق نحوی:

مشتق نحوی: کلمه ای که جامد نباشد. بنابراین تمامی افعال و مشتقات و مصادر باب مزید داخل در این تعریف می شود و فقط مصادر ثلاثی مجرد خارج می شود.

مشتق اصولی: با وجود چند شرط، تحقق می یابد: 1- حمل آن مشتق بر ذات صحیح باشد 2- با از بین رفتن مبدأ، ذات باقی بماند و از بین نرود؛ شرط دوم به خاطر این است که پرسش ما بدین سان مطرح می شود: با زوال وصف و مبدأ استعمال و حمل مشتق بر ذات حقیقی است یا مجازی؟ و اگر با زوال وصف و مبدأ مثل «ناطق» ذات انسان از بین رود سالبه به انتفاع موضوع است و بحث از آن بی معناست. با شرط اول تمامی افعال و مصادر خارج می شود و با شرط دوم مشتقاتی همچون ناطق خارج می شود.

نکته

حمل مواطات: در حمل محمول بر موضوع، نیاز به تقدیر و تاویل نباشد. حمل هو هو) مثال: الانسان ضاحک.

حمل اشتقاق: حمل محمول بر موضوع نیازمند به تقدیر باشد. (حمل ذو هو) مثال: الانسان ضحک.

باید توجه داشت که حمل مصدر بر موضوع و ذات اگر دارای فایده باشد، مثل مبالغه و ... در این صورت حمل مصدر بر ذات صحیح است که در زبان منطق به چنین حملی، حمل اشتقاقی گویند.

پیش نیاز: یکی دیگر از مباحث لفظیه در علم منطق بحث دلالات است ما در اینجا سخن اصولیون مبنی بر اینکه (امر دال بر وجوب است) را مورد بررسی قرار داده و همچنین نوع دلالت آن را بیان می نمایم.

فرق بین دلالت عقلیه و وضعیه:

فرقی که بین دلالت عقلیه و وضعیه وجود دارد این است که این نوع دلالت در ادوار و ازمان مختلف تغییر و تغیر در آن حاصل نمی شود، زیرا از امور حقیقی است بر خلاف دلالت وضعیه که اعتباری و جعلی است و اینکه ملازمه آن دو شیئی (مثل دلالت خورشید بر وجود روز) استثناء پذیر نیست زیرا عقل انسان کلیات را درک نموده و امور عقلی استثناء پذیر نیست.

فعل امر مشتمل بر ماده و هیئت و فاعل

دلالت هیئت امر بر وجوب: به عنوان مثال برای «صل» دو نوع دلالت داریم:

1- دلالت مطابقی، هیئت امر (صل) بر انگیختن است به عبارت دیگر هیئت امر وضع شده برای بعث و بر انگیختن و طبق مدلول تصدیقی (اراده جدیه) انگیزه ها و دواعی اشخاص متفاوت است برای مثال: اضرب (وضع شده برای بر انگیختن- انگیزه های متکلم: 1- انجام کار، 2- تهدید 3- ترجی و ... پس هیئت امر صرفاً وضع شده بر، بر انگیختن، نه بر انگیزه ای تهدید، ترجی، ...)

دلالت التزامی: دلالت التزامی هیئت امر، وجوب و لزوم امتثال است.

نباید فراموش کنیم که دلالت التزامی دارای دو شرط است: 1- ملازمه بین لفظ و معنای خارج، ملازمه ی ذهنیه باشد مثل: حاتم طائی و سخاوت، 2- این تلازم ذهنی از نوع تلازم بین باشد و هر دو شرط در دلالت هیئت امر بر وجوب موجود است. تبادر خود دلیل بر این نوع تلازم است.

تفاوت مولوی و ارشادی در امر مولوی و ارشادی در نهی:

امر مولوی: برای ایجاد بعث حقیقی مثل ایجاد طبیعت برای مصلحت که ترتب آن ثواب دارد و این غالب امرها در کتاب و سنت است و بعث در آن ها یا دال بر وجوب است یا دال بر نند و استحباب.

نکته: امر مولوی حکم تکلیفی را افاده می کند.

امر ارشادی: صادر از مولی یا زبان نصح و هدایت است مثل: أطلع ما أمرتك به.

در امر ارشادی شیئی مرتب نمی شود و صرفاً زبانی است که حکم وضعی را افاده می کند.

نهی مولوی: نهی که به حیثیت فاعلی یک معامله تعلق گرفته است یعنی ایجاد و صادر کردن آن معامله (عقد صادر از محرم در حال احرام) مورد نهی است نه خود عقد نکاح (در نهی مولوی در عین آنکه هیچ گونه خللی در معامله نیست، معامله به یک جهت خارجی مبعوض است.)

نهی ارشادی: معامله ای است که هم حرام است و هم باطل و بطلان آن به سبب اشکالی است که در ذات معامله موجود است. چنانکه بیع ربوی هم حرام است و هم باطل. در مواردی که نهی، اشاره به خللی در معامله دارد این نوع نهی، نهی ارشادی است؛ مثل: «لا تنكحوا ما نکح ابائکم من النساء» (النساء 22)

پس باید دانست نهی که اصولیون معتقدند اقتضای فساد در معامله را ندارد نهی مولوی است نه نهی ارشادی.

تفاوت بحث مرة و تکرار در اوامر با مرة و تکرار در نواهی:

مرة و تکرار در اوامر به معنای دفعه و دفعات است، مثال: اضرب اگر دال بر مرة باشد عبد باید یک بار بزند و اگر دال بر تکرار باشد عبد باید چند بار بزند و اما در نواهی به معنای فرد و افراد است (مصادیق و مصادیق) پس نهی مولی (لا تشرب الخمر) که به حکم عقل دلالت بر تکرار دارد یعنی ما موقعی می توانیم بگوئیم که از مولی اطاعت نمودیم که از تمام افراد و مصادیق شراب (انواع شراب) اجتناب کنیم ولی خود اوامر و نواهی دال بر مرة و تکرار نیست.

تقسیم واجب به تعیینی و تخیری: واجب تعیینی واجبی است که جانشین ندارد مثل نمازهای روزانه. واجب تخیری آن واجبی است که جانشین دارد مثل اقسام کفاره در افطار عمدی روزه ماه رمضان که مکلف سه راه دارد:

1- روزه گرفتن دو ماه پیاپی 2- روزی دادن 60 مسکین 3- آزاد کردن یک بنده.

قضیه شرطیه متصله:

1- **لزومیه:** اگر هوا روشن شود خورشید موجود است.

2- **اتفاقیه:** اگر سعید درس بخواند نیما نیز درس می خواند.

قضیه شرطیه منفصله 1 :- عنادیه 2- اتفاقیه.

قضیه شرطیه منفصله به اعتبار امکان اجتماع دو طرف (یا اطراف) و امکان رفع دو طرف (یا اطراف) و عدم امکان جمع و رفع به سه قسم تقسیم می شود. 1- حقیقیه: در موجه: اجتماع و ارتفاع غیر ممکن، در سالبه: اجتماع و ارتفاع ممکن، مثال ایجابی: عدد صحیح یا زوج است یا فرد. مثال سلبی: اینطور نیست که این شیء یا حیوان باشد یا ناطق پس مثلاً: قابل جمع در انسان و ارتفاع در سنگ است.

2- **مانعة الجمع:** در موجه: جمع نمی شوند اما رفع می شود. در سالبه: جمع می شوند اما رفع نمی شوند. مثال ایجابی: جسم یا سبز است یا زرد، مثال سلبی: اینطور نیست که جسم یا غیر سبز باشد یا غیر زرد. قضیه مانع الجمع در جواب کسی آورده می شود که گمان می کند که دو شیء با هم جمع می شوند 3- مانعة الخلو: در موجه دو طرف رفع نمی شوند مثال ایجابی: جسم یا غیر سبز است یا غیر زرد. مثال سلبی: اینطور نیست که جسم سبز باشد یا زرد. قاعده کلی برای ساختن قضیه منفصله «مانعة الخلو» دو مفهومی که رابطه بین آنها عموم و خصوص مطلق است را بر می گزینیم سپس طرف اعم را یک قضیه و نقیض اخص را طرف دیگر قضیه قرار می دهیم. مثال: اعم: حیوان، اخص: انسان. قضیه: این شیء یا حیوان است یا انسان. واجب تخیری در اصول قضیه شرطیه منفصله مانعة الخلو در منطق است

مثل كفاره. کسی که به عمد افطار کرده است شخص مکلف سه راه دارد و می تواند هر کدام از این سه کار را انجام دهد.
نکته: منفصله مانعة الجمع و مانعة الخلو در علوم کمتر به کار می رود و بیشتر در محاورات عرفی استعمال می شود

امر به شیء نهی از ضدش و دلالت های موجود بین آنها:

ضد عام: ترک مأمور به (معاند امر عدمی است).

ضد خاص: مطلق معاند وجودی (معاند امر وجودی است).

اثبات ضد عام: 1- اثبات از طریق دلالت مطابقی یعنی مثلاً معنای "صلِّ با لا تترك الصلاة" یکی است و چنین چیزی منتفی است زیرا حقیقت امر جز برای بعث و برانگیختن نیست. یعنی هیئۀ امر وضع شده برای بعث در حالی که هیئۀ نواهی وضع شده برای زجر و منع. حال چگونه ادعا کنیم که این دو به نحو عینیت بر یکدیگر دلالت دارند؟ 2- اثبات از طریق دلالت تضمنی: این گروه بر آنند که امر متشکل از: 1- طلب شیء 2- منع از ترک شیء است اما این نیز بخاطر دلیل فوق منتفی است زیرا هیئۀ امر صرفاً برای بعث است.

اثبات از طریق دلالت التزامی: سخن این گروه نیز منتفی و رد است زیرا در منطق گفته شده است که دلالت التزامی دارای دو شرط است: 1- ملازمه بین لفظ و آن معنای خارج و لازم، باید ملازمه ذهنیه باشد و حال آنکه ما قطع داریم که از تصور معنای صیغه امر، به تصور معنای ضد خاص منتقل نمی شویم. چه برسد به نهی از آن. 2- این تلازم ذهنی باید از نوع تلازم بین باشد (وقتی که شرط اول محقق نباشد شرط دوم به طریق اولی منتفی است زیرا ما تلازمی نداریم تا از نوع بین یا غیر بین باشد).

نکات: از نظر رتبه ضد خاص مقدم بر ضد عام است یعنی از جهت رتبه اول ضد خاص ایجاد و صادر می شود.

نهی از شیء، امر به ضدش نمی کند. برای مثال: ضد عام نهی: نرو بدون کلاه به بیرون یعنی: برو با کلاه. البته نا گفته نماند که نهی زمانی ضد عام (امر، برو) را در خود دارد که یک نحوه شرطیتی وجود داشته باشد یعنی نهی به رفتن به بدون کلاه خورده است نه به مطلق رفتن به بیرون. پس نهی از شیء امر به ضدش نمی کند مگر همچون مثال بالا که یک نحوه شرطیت در کار است.

نکته: بحث ضد خاص موقعی پیش می آید که امر ما واجب غیر موقت فوری باشد. مثل ازاله نجاست از مسجد پس بحث در واجب موقت پیش نمی آید تا از آن سخنی به میان آید.

اجتماع امر و نهی دو شیء واحد با دو عنوان مختلف تناقض نیست:

اجتماع آمری: 1- اتحاد آمر و ناهی 2- اتحاد منهی و مأمور 3- اتحاد منهی عنه و مأمور به 4- تلاقی و اجتماع منهی عنه و مأمور به در یک فعل خارجی. (محل نزاع و بحث)

اجتماع موردی: 1- اتحاد آمر و ناهی 2- اتحاد منهی و مأمور 3- اختلاف منهی عنه با مأمور به 4- مأمور به با منهی عنه در یک فعل خارجی اجتماع نکردند؛ دو مصداق موجود است یکی مصداق مأمور به و دیگری مصداق منهی عنه و این دو با هم مقارنت و مجاورت دارند. مثال: صلِّ، لا تنظر إلى الأجنبية در قسم سوم فرد از یک طرف اطاعت کرده و از طرف دیگر مرتکب معصیت شده است (اجتماع موردی جائز است) در اجتماع امر و نهی رابطه تناقض بر قرار نیست زیرا: 1- تناقض بین دو قضیه است و تعریف قضیه همان خبر است در مقابل انشا و حال آنکه امر و نهی قابل صدق و کذب نیست که نسبت قضیه به آن دهیم. 2- شرایط تناقض: 1- شروط اتحادی، اتحاد موضوع و محمول و زمان و مکان قوه و فعل و کل و جزء و شرط و اضافه و وحدت حمل.

شروط اختلافی: (کم) (کلیت و جزئیت)، (کیف) (ایجاب و سلب)، جهت. (باید توجه داشت اختلافات کلی و جزئی (کم قضیه) با اتحاد کل و جزء خلط نشود. منظور از اتحاد کل و جزء یعنی بعض یا تمام اجزای موضوع اراده و لحاظ شود و مراد از اختلاف کلی و جزئی یعنی بعضی یا همه افراد و مصادیق مراد باشد).

نکته: حمل اولی و حمل شایع گاهی قید موضوع قضیه و گاهی قید خود قضیه است. هر قضیه ای که مقید به حمل اولی باشد موضوع آن نیز مقید به قید حمل اولی است مثل: انسان حیوان ناطق است یعنی انسان به حمل اولی حیوان ناطق به حمل اولی. اما اگر قید قضیه ی حمل شایع باشد دارای دو صورت است: 1- موضوع مقید به حمل شایع باشد، مثال: الانسان یضحک یعنی: مصادیق انسان می خندد. 2- موضوع مقید به حمل اولی باشد مثال: انسان کلی است یعنی انسان خودش کلی است و نکته دیگر اینکه قید محمول، همیشه به حمل اولی أخذ می شود زیرا محمول همیشه مفهوم است.

منشأ اختلاف در اجتماع مأموری: 1- ملاک احکام عنوان و صورت ذهنی آنها است یعنی ماهیت و مفهوم کلی صلاة مورد امر و ماهیت کلی غضب مورد نهی است طبق این نظریه و دیدگاه فعل خارجی (نماز زید و عمرو) متعلق وجوب و حرمت نیست تا اجتماعی صورت گیرد آنچه که متعلق وجوب و حرمت است عناوین و ماهیات و حقایق کلی اند مثلاً ماهیت کلی صلاة (عنوان صلاة نه معنون صلات) (دلیل جوازی ها) (متعلق اوامر طبایع باشند، اصالة الماهیت در فلسفه و منطق) 2- ملاک احکام ذات عمل و خارج (معنون) است و اینکه شارع عنوان صلات را وجوب و عنوان غضب را حرام نموده تا این عناوین وسیله ای برای اشاره به صلاة های خارجی باشد بنابراین متعلق احکام فعل مکلف است (صلاة زید و عمرو) (دلیل امتناعی ها) متعلق اوامر افراط می باشد (اصالة الوجود در فلسفه و منطق) بنابر ملاک اول: عبادات و معاملات شخص مستأجر که بدلالی خانه ای که در آن است غصبی باشد صحیح است.

اشترکات و افتراقات مفهوم با منطوق:

اشترکات: 1- مفهوم و منطوق هر دو اراده جدیه متکلم است 2- مفهوم و منطوق هر دو دارای ترتیب اثر است. افتراقات: از آنجا که در تعریف منطوق چنین گفته شده: «ما دل علیه اللفظ فی محل المنطق» و در تعریف مفهوم گفته شده است: «ما دل علیه اللفظ فی غیر محل النطق.» ویژگی قسم اول وضوح و ظهور آن است به طوری که متکلم و گوینده نمی تواند آن را انکار کند یعنی نمی تواند بگوید چنین چیزی من نگفته ام. بر خلاف قسم دوم که وضوح و روشنایی قسم اول را ندارد به همین سبب قابل انکار است. هر مفهومی منطوقی دارد نه بالعکس، زیرا مفهوم زائیده منطوق است و تا منطوقی نباشد مفهومی موجود نیست.

مدلول منطوقی: 1- صریح به دلالت مطابقی 2- غیر صریح به دلالت التزامی

(الف) دلالت اقتضاء: دلالتی که صدق کلام (جملات خبری) یا صحت کلام (جملات انشایی) از نظر عقل یا شرع وابسته به آن است؛

مثال: «و اسئل القرية التي كُنّا فيها» در اینجا اگر مضافی (اهل) در تقدیر نباشد کلام از نظر عقل صحیح نخواهد بود. مثال دیگر: «رفع عن امتی تسع: الخطأ و النسيان و...» این روایت را نمی توان حمل بر ظاهر کرد، زیرا در عالم واقع از مسلمین خطا سر می زند، بنابراین باید مضافی در تقدیر گرفت؛ (رفع عن امتی) مواخذة الخطأ و النسيان و («... اگر این قید نباشد، کلام کاذب خواهد بود.

ب) تنبیه و ایما: دلالت کلام بر معنایی که نه صدق کلام بدان وابسته است نه صحت کلام (چه صحت عقلی و چه شرعی) با این وجود، کلام مقترن و همراه به جمله ای شده است که این اقتران سبب می شود که کلام ما دلالت بر معلولیت حکم موجود در آن نسبت به جمله ای که در کنار آن واقع شده است، به گونه ای که اگر آن جمله علت نباشد ارتباط آن دو از بین رفته و اقتران آنها بی معنا خواهد شد؛ مثل اینکه امام ع در جواب کسی که گفته بود: «بعث السمک فی النهر» فرمود: «بطل البیع.» در اینجا «بطل البیع» از آنجا که در کنار «بعث السمک فی النهر» قرار گرفته، دلالت می کند بر اینکه معلول بودن ماهی در رود است؛ یعنی بودن ماهی در رود و در دسترس نبودن آن و عدم امکان دادن آن به خریدار، علت است برای بطلان بیع و عرفاً بعید است که چنین ارتباطی میان این دو جمله نباشد.

ج) اشاره: دلالت کلام بر معنایی که لازمه ی کلام است و ممکن است متکلم قصد بیان آن را نداشته باشد، مثال: (و حملة و فصالة ثلاثون شهرا) (احقاف- 15) به قرینه ی آیه ی شریفه ی (و الودلات یرضعن اولادهن حولین کاملین) دلالت می کند بر اینکه کمترین زمان حمل و بارداری شش ماه است و این معنا لازمه ی کلام است اگرچه مراد و مقصود متکلم نیست، زیرا منظور از آیه ی (و حملة و فصالة ثلاثون شهرا) بیان زحماتی است که مادر به خاطر فرزند، متحمل می شود و نیز مقصود از آیه ی (و الودلات یرضعن اولادهن حولین کاملین) بیان بیشترین زمان شیردادن به بچه است لکن با کنار هم قرار دادن معنای دو آیه، معنای سومی به دست می آید و آن اینکه کمترین زمان بارداری شش ماه است.

قبلا دلالت التزامی را به تفصیل بیان کردیم بنابراین از توضیح بیشتر در اینجا صرف نظر می نمائیم با حفظ دو شرط دلالت التزامی بر قرار است 1- تلازم ذهنیه 2- لزوم بین

نزاع در باب مفاهیم صغروی است نه کبروی به شکل قیاس منطقی: در باب مفاهیم سخن پیرامون وجود مفهوم است نه حجیت مفهوم. مثال: صغری جمله شرطیه مفهوم دارد. کبری: هر مفهومی حجت است پس مفهوم جمله شرطیه حجت است. قواعد عمومی قیاس اقترانی 1: تکرار حد وسط (کلمه مفهوم در قیاس فوق) 2- ایجاب یکی از دو مقدمه (در قیاس فوق هر دو موجه است) 3- کلی بودن یکی از دو مقدمه (کبری قیاس فوق کلی است) زیرا «لا إنتاج من جزئین» 4- نتیجه تابع أخس مقدمتین باشد (صغرای قیاس فوق) این قاعده در جایی جاری می شود که أخس موجود باشد.

شرایط انتاج شکل اول: 1- ایجاب صغری (جمله شرطیه، مفهوم دارد) 2- کلیت کبری (هر مفهومی حجت است) مفهوم موافق نوعی از قیاس اصولی و تمثیل منطقی است. جهات و دلایلی که موجب ایجاد حکمی در موضوع خاص شده است آن جهات و دلایل اگر در موضوع دیگر باشد آن حکم در موضوع ثانی نیز جاری است. بنابراین استنباط مفهوم موافق نیز نوعی قیاس است با این تفاوت که علت حکم در فرع قوی-تر از اصل است. به همین خاطر به مفهوم موافق، «قیاس اولویت» نیز گفته اند. قیاس الویت را نباید با قاعده ی «اذن در شیء اذن در لوازم آن نیز است» خلط نمود برای مثال کسی اجازه ی تصرف در مالش را به کسی دهد در این صورت نباید گفت که به طریق اولی اجازه ی استفاده ی از آن نیز جائز است.

ارکان استدلال تمثیلی: 1- اصل 2- فرع 3- جامع 4- حکم تمثیل بر دو قسم است: 1- مستنبط العلة: که گاه در زبان اصولیون به «تنقیح مناط» مشهور است برای مثال خواندن نوافل بر روی شتر جائز است ما از این حکم تنقیح مناط می کنیم و حکم جواز و صحت خواندن نوافل را استنباط می کنیم بنابراین خواندن نوافل درماشین و هواپیما صحیح است زیرا نفس شتر در این جا موضوعیت ندارد 2- منصوص العلة: آن که شارع علت حکم را بیان نماید مثل: شراب حرام است زیرا مست کننده است اگر شارع علتی را بیان نماید و ما مشکک شویم که شاید علت بیان شده علت تامه نباشد درچنین موقعیتی بعد از فحص تام می توان اطلاق گیری نمود بدین شکل که مولی در مقام بیان و افاده بود و جز یک علت بیان نکرد پس علتی جز این ندارد، ملخص کلام این که علت را علت تامه حساب کنیم.

مفهوم موافق: اگر حکم موجود در مفهوم از جهت ایجاب و نفی هماهنگ با حکم موجود در منطوق باشد مفهوم موافق نامیده می شود. مثال: «فلا تقل لهما أف» اصل: گفتن أف فرع: زدن جامع: شباهت موجود بین دو موضوع (بی احترامی و آزاروادیت) حکم: حرمت زدن سرایت دادن حکمی از جزئی به جزئی تمثیل و سرایت دادن حکمی از کلی به جزئی قیاس و از جزئی به کلی استقراء نام دارد. قضیه شرطیه متصله به اعتبار طبیعت اتصال بین مقدم و تالی به دو قسم تقسیم می شود: 1- لزومیه 2- اتفاقیه

1- لزومیه: اگر اتصال بین مقدم و تالی بخاطر وجود علقه و علاقه ای باشد لزومیه نامیده می شود. یعنی اتصال ذاتی و استثناء ناپذیر است و بر سه قسم است. الف) مقدم علت تالی باشد. مثال: هنگامی که آب گرم شود منبسط خواهد شد مثال فقهی: إذا كان الماء قدر كَرَلَم ینجسه شیء در این مثال اندازه کر بودن آب علت بر عدم نجس شدن آب در برخورد با نجاسات است. ب) تالی علت مقدم باشد: هنگامی که آب منبسط شود در این صورت آب گرم خواهد بود. مثال فقهی: هنگامی که نجاستی آبی را نجس نکند در این صورت آب به اندازه کر رسیده است. ج) مقدم و تالی هر دو معلول علت واحد باشد مثال: هنگامی که آب به جوش آید منبسط می شود در اینجا چنانکه می بینیم علت مقدم و تالی گرم شدن آب است...

2- شرطیه متصله اتفاقیه: اتصال بین مقدم و تالی به خاطر علقه و پیوند نمی باشد به همین جهت استثناء پذیر است مثال: هر زمان که علی درس می خواند برادرش خواب است. در مفهوم شرط باید با زوال شرط موضوع باقی بماند چرا که در غیر این صورت سالبه به انتفاء موضوع است و برای اخذ مفهوم شرط سه چیز نیازمند اثبات است.

1- وجود ملازمه بین شرط و جزاء (در زبان منطق یعنی قضیه لزومیه باشد نه اتفاقیه) 2- ترتب (شرط علت برای جزاء باشد بنابراین از سه قسم قضیه لزومیه فقط قسم اول را شامل می شود) 3- منحصر بودن علت.

مفهوم لقب و وصف - قضیه محصله و معدوله:

منظور و مقصود از لقب در اصول، هر اسمی است که موضوع حکم باشد خواه آن موضوع جامد باشد مثل: «اکرم زیداً» یا مشتق مثل: «اطعم الفقیر» حق آن است که لقب مفهوم ندارد مثلاً زمانی که گفته می شود علی امام خداست این قضیه فقط امامت حضرت علی را ثابت می کند. اما در مورد غیر خود دلالتی ندارد. در زبان منطق گویند: إثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. حال اگر بنابر قرائتی توانستیم مفهوم لقب اتخاذ نمائیم مثلاً علی امام خداست (فرض بر مفهوم داشتن آن) ابتدا قضیه را سالبه نموده و سپس معدوله الموضوعش می کنیم؛ غیر علی امام خدا نیست.

مفهوم وصف: مراد از وصف در اصول اعم از وصف نحوی است چرا که وصف اصولی شامل تمیز و صفت و حال می شود. به عبارت دیگر وصف اصولی، هر چیزی است که قید در کلام محسوب شود و تفاوتی نیست که قید بر متعلق تکلیف باشد یا خود تکلیف بنابراین مضاف الیه از جهت اصولی وصف است زیرا قید به شمار می آید. فرق مفهوم وصف یا لقب آن است که وجود موصوف در مفهوم، شرط است بر خلاف مفهوم لقب به همین سبب در آیه مبارکه «: والسارق والسارقة فاقطعو أیدیهم» در مفهوم لقب بحث می شود نه در مفهوم وصف. فرق دیگر مفهوم لقب با وصف این است که در مفهوم وصف گاه علت یابی می شود و خود این موجب می شود که ما بتوانیم مفهوم أخذ نمائیم مثال: آب سرد موجب ازدیاد بلغم می شود. مفهوم آن: آب گرم موجب ازدیاد بلغم نمی شود. در اینجا مضاف الیه (سرد و گرم) از نظر اصولی وصف است چون قید است. اصل این جمله بدین شکل بوده است: اگر آبی سرد باشد، موجب ازدیاد بلغم می شود. در واقع قضیه موجود رجوع به شرط داشت به همین سبب دارای مفهوم بود. (یعنی اگر آبی سرد بود موجب ازدیاد بلغم است) پیش نیاز: تقسیم وضع بر اساس تصور لفظ (وضع ولحاظ) و موضوع له (معنی) در مقام ثبوت و ذهن (تصور) بر چهار قسم است: الف: وضع ولحاظ خاص، موضوع له خاص مثل: اسماء خاص ب: وضع عام، موضوع له عام مثل: اسماء جنس ج: وضع عام - موضوع له خاص مثل: اداء وحروف د: وضع خاص - موضوع له خاص (محال).

این قسم از وضع که وضع عام و موضوع له خاص است مثل حروف و اداء (کان و لیس افعال ناقصه به جهت اینکه ماده ندارند و صرفاً هیئت هستند بنابر این جزو حروف هستند) «ابتداء السیر کان من هذا المكان» در این مثال لفظ ابتداء عنوان «وضع عام» برای نسبت ابتدائیت است به عبارت دیگر «ابتداء» در اینجا به حمل اولی ذاتی لحاظ شده است و «من» در مثال معنون (وضع خاص) است به عبارت دیگر «من» در اینجا به حمل شایع صناعی لحاظ شده است بنابراین عنوان در اینجا حاکی و مشیر به معنون است. نکته ای که ذکر آن بایسته است این است که عنوان و معنون با کلی و فرد تفاوت دارد برای مثال: رابطه ی «فی ومن» با «ظرفیت و ابتدائیت» رابطه ی عنوان و معنون است و رابطه ی «زید با انسان رابطه ی کلی و فرد است.

حال فروق آنها: 1- عنوان و معنون مفاهیم انتزاعی و اعتباری هستند یعنی بافته و ساخته های ذهن است که عنوان و معنون را درست می کند اما کلی و فرد مفاهیمی حقیقی اند. 2- در عنوان و معنون، حمل معنون بر عنوان صحیح نیست. مثال: «فی الظرفیة است» ولی در کلی و فرد، حمل فرد بر کلی صحیح است مثال: «زید انسان است.»

نکته: در فلسفه ثابت شده است که هر چیزی بر خودش به ضرورت ثابت است، مثل: انسان انسان است (همان حمل اولی ذاتی) بر خلاف نظر فلاسفه مارکسیستی که قائل به اجتماع نقضین و همچنین به جواز سلب چیزی از خودش هستند مثل: انسان انسان نیست. (رائدی، المقرر: 245)

منابع

- 1- خواجه نصر الدین طوسی (1380 باز نگاری اساس الاقتباس، انتشارات وزارت و فرهنگ اسلامی تهران، چاپ اول.
- 2- مظفر، محمد رضا (1388 المنطق، قم، انتشارات ذوی القربی.
- 3- منطق درآینه ی معارف اسلامی، موسسه مرکز تخصصی علم، کلام چاپ اول 1388 ناشر مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- 4- خوانساری، محمد، منطق صوری، موسسه انتشارات آگاه چاپ 41.
- 5- مجتهد خراسانی، میرزا محمود ناشر (1387)، رهبر خرد، انتشارات عصمت.
- 6- هادوی تهرانی، مهدی (1369)، گنجینه خرد، انتشارات الزهرا چاپ اول.
- 7- الشیخ حسن بن الشهید الثانی (1374)، معالم الدین، انتشارات دارالفکر چاپ اول.
- 8- صدر، استاد شهید محمد باقر (مؤلف) (1387)، قواعد کلی استنباط، قم، ترجمه و شرح: رضا اسلامی انتشارات بوستان کتاب چاپ چهارم.
- 9- غروی، محسن (1388)، الموجز ترجمه: استاد، سید محمد رضا طالبیان انتشارات دارالفکر چاپ پنجم.
- 10- خندان، علی اصغر (1389)، مقالات، موسسه بوستان چاپ ششم.
- 11- کاتوزیان، ناصر (1380)، مقدمه علم حقوق، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار چاپ 28.
- 12- هاشمی، احمد (1386)، جواهر البلاغه، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ 5.
- 13- الحیدری، سید رائد، (1387)، بالمقرر فی شرح المنطق، قم، انتشارات ذوی القربی.
- 14- مودب، سید رضا (1382)، علم الدرایة تطبیقی، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
- 15- شیخ محمد حسین بن میرزا عبد الرحیم (1286)، فصول فی علم اصول، تهران.
- 16- محمدی، ابوالحسن (1383)، مبانی استنباط حقوق اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- 17- محقق داماد، سید مصطفی (1375)، مباحثی از اصول فقه، انتشارات مرکز علوم اسلامی.
- 18- سبحانی، جعفر (1376)، الموجز فی اصول الفقه، قم، انتشارات المنشورات الاسلامیه.
- 19- بجنوردی، محمد موسوی، (1379)، علم اصول، تهران، انتشارات و نشر عروج.
- 20- بحوث فی علم اصول، تقریرات از درس های شهید صدر.

21- کرجی، علی، 1381))، اصلاحات فلسفی و تفاوت آن ها با یکدیگر، قم، انتشارات بوستان کتاب.